

نامه های از نهج البلاغه

ارسال کننده: ندا هاشمیان
واحد میمه

نامه شماره یک

نامه‌ای به مردم کوفه هنگام حرکتش از مدینه به بصره

از بنده خدا ، علی ، امیر المؤمنین به مردم کوفه که بزرگواران یاران و ارجمندان عرب اند

اما بعد . شما را از کار عثمان خبر می دهم ، به گونه‌ای که شنیدنش چون دیدن باشد : مردم بر او خرده گرفتند و من که مردی از مهاجران بودم ، همواره خشنودی او را می‌خواستم و کمتر سرزنش می کردم . ولی طلحه و زبیر در باره او شیوه دیگر داشتند و آسانترین کارشان ، تاختن بر او بود و نرمترین رفتارشان ، رفتاری ناهموار بود . بناگاه ، عایشه بی‌تأمل بر او خشم گرفت و مردمی بر او شوریدند و کشتندش . آنگاه مردم با من بیعت کردند نه از روی اکراه یا اجبار ، بل به رضا و اختیار

بدانید که سرای هجرت [مدینه] مردمش را از خود راند و مردم نیز از آنجا رفتند. ناگاه ، چون دیگی که بر آتش باشد ، جوشیدن گرفت و فتنه سر برداشت . پس به سوی امیرتان بشتابید و اگر خدا خواهد ، برای جهاد با دشمن ، به پیش تازید

نامه شماره دو

نامه‌ای از آن حضرت (ع) پس از فتح بصره به مردم کوفه نوشته است

خداوند به شما مردم شهر از جانب خاندان پیامبرتان پاداش نیکو دهد ، همان پاداش که به فرمانبران و سپاسگویان نعمتش می دهد . شما شنیدید و اطاعت کردید ، فراخوانده شدید و پاسخ دادید.

نامه شماره سه

نامه‌ای از آن حضرت (ع) به قاضی اش شریح بن الحارث

گویند که شریح بن الحارث قاضی امیر المؤمنین (ع) در زمان او خانه ای خرید به هشتاد دینار

این خبر به علی (ع) رسید . او را فرا خواند . و گفت : شنیده ام خانه ای خریده ای به هشتاد دینار و برای آن قباله نوشته ای و چند تن را هم به شهادت گرفته ای . شریح گفت : چنین است یا امیر المؤمنین . علی (ع) به خشم در او نظر کرد ، سپس فرمود

ای شریح ، زودا که کسی بر سر تو آید که در قباله ات ننگرد و از شاهدانت نپرسد ، تا از آنجا برانندت و بی هیچ مال و خواسته ای به گورت سپارد . پس ، ای شریح ، بنگر ، نکند که این خانه را از دارایی خود نخریده باشی ، یا نقدی که بر شمرده ای از حلال به دست نیامده باشد . که اگر چنین باشد هم در دنیا زیان کرده ای و هم در آخرت

اما اگر آنگاه که این خانه را می خریدی نزد من آمده بودی ، برایت قباله ای می نوشتم به این نسخه و تو حتی يك درهم و چه جای بیش از آن رغبت نمی کردی که به بهای این خانه دهی . و نسخه آن قباله چنین است

این خانه ای است که بنده ای ذلیل ، از مرده ای که برای کوچ کردن او را از جای خود برانگیخته اند ، خریده است . خانه‌ای از سرای فریب در کوی از دست شدگان و محلت به هلاکت رسیدگان . این خانه را چهار حد است

حد نخستین ، منتهی می شود به آنجا که آفات کمین گرفته اند ، و حد دوم به آنجا که مصیبتها را سبب است و حد سوم به خواهشهای تباه کننده نفسانی ، و حد چهارم به شیطان اغواگر

و در آن از حد چهارم باز می شود . خریدار که فریب خورده آمال خویش است آن را از فروشنده ای که اجل او را برانگیخته تا براندش ، به بهای خارج شدن از عز قناعت و دخول در ذل طلب و خواری خریده است . در این معامله ضرر و زیان خریدار در آنچه خریده است ، بر عهده کسی است که اندامهای پادشاهان را ویران سازد و جان از تن چباران بیرون کند و پادشاهی از فرعونان چون شهریاران ایران و قیصرهای روم و تبعهای یمن و حمیرها بستانده است ، و نیز آن کس که دارایی خود را گرد آورد و همواره بر آن در افزود و کاخهای استوار برآورد و آنها را بیاراست و آرایه‌ها ساخت و اندوخته ها نهاد تا به گمان خود برای فرزند ، مرده ریگی نهد . همه اینان را برای عرضه در پیشگاه حسابگران و آنجا که ثواب و عقاب را معین می کنند ، حاضر آورد . در آنجا حکم قطعی صادر شود و کار داوری به پایان آید . « در آنجا تبهکاران زیانمند شوند » عقل هر گاه که از اسارت هوس بیرون آید و از علایق دنیوی در امان ماند ، به این رسند گواهی دهد

نامه شماره چهار

ونامه‌ای از آن حضرت (ع) به یکی از فرماندهان سپاهش

اگر در سایه فرمانبرداری باز آیند ، این چیزی است که ما خواستار آنیم و اگر حوادث و پیشامدها ، آنان را به جدایی و نافرمانی کشانید ، باید به یاری کسانی که از تو فرمان می برند ، به خلاف آنکه فرمانت نمی برند ، برخیزی . و به پایمردی آنکه مطیع توست از آنکه به یاریت برنمی خیزد ، بی نیاز باشی . زیرا ، آنکه به اکراه همراه تو به نبرد می آید ، غیبت او بهتر از حضور اوست و در خانه نشستنش ، بهتر است از به یاری برخاستنش

نامه شماره پنج

نامه‌ای از آن حضرت (ع) به اشعث بن قیس ، عامل خود در آذربایجان نوشته است

حوزه فرمانروایت طعمه تو نیست ، بلکه امانتی است بر گردن تو ، و از تو خواسته‌اند که فرمانبردار کسی باشی که فراتر از توست

تو را نرسد که خود هر چه خواهی رعیت را فرمان دهی . یا خود را درگیر کاری بزرگ کنی ، مگر آنکه ، دستوری به تو رسیده باشد . در دستان تو مالی است از اموال خداوند ، عز و جل ، و تو خزانه دار هستی تا آن را به من تسلیم کنی . امید است که من برای تو بدترین والیان نباشم . و السلام

نامه شماره شش

نامه‌ای از آن حضرت (ع) به معاویه

این مردمی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند ، به همان شیوه با من بیعت کردند . پس آن را که حاضر است ، نرسد که دیگری را اختیار کند و آن را که غایب بوده است نرسد که آنچه حاضران پذیرفته اند نپذیرد . شورا از آن مهاجران و انصار است . اگر آنان بر مردی همراهی شدند و او را امام خواندند ، کارشان برای

خشنودی خدا بوده است ، و اگر کسی از فرمان شورا بیرون آمد و بر آن عیب گرفت یا بدعتی نهاد باید او را به جمعی که از آن بیرون شده است باز آورند . اگر سر بر تافت با او پیکار کنند ، زیرا راهی را برگزیده که خلاف راه مؤمنان است و خدا نیز در گردن او کند ، گناه آنچه را خود متولی آن شده است

ای معاویه ، به جان خودم سوگند ، که اگر به دیده خرد بنگری ، نه از روی هوا و هوس ، در خواهی یافت که من از هر کس دیگر از کشتن عثمان بیزارتر بودم و من از آن کناری جسته بودم ، مگر آنکه بخواهی جنایت را به گردن من نهی و چیزی را که بر تو آشکار است پنهان داری . و السلام

نامه شماره هفت

نامه‌ای دیگر از آن حضرت (ع) به معاویه

اما بعد ، اندرزنامه ای از تو به من رسید با جمله هایی بریافته و عباراتی که به ضلالت خویش آراسته بودی و از روی بداندیشی روانه کرده بودی این نامه ، نامه کسی است که نه خود دیده بینا دارد تا راه هدایت را به او نشان دهد ، و نه او را رهبری است که راهش بنماید . هوا و هواس او را فراخوانده و او نیز پاسخش گفته و ضلالت رهنمونش گشته و او نیز متابعتش نموده . هذیانی در هم آمیخته ، گم گشته و به خطا رفته است

و از این نامه است

بیعت کردن فقط يك بار است و دوباره در آن نظر نتوان کرد . گزینش از سر گرفته نشود . هر که از بیعت بیرون رود ، طعن زنده است ، و هر که در پذیرفتنش درنگ کند و دو دلی نشان دهد ، منافق است

نامه شماره هشت

به جریر بن عبد الله البجلی هنگامی که او را نزد معاویه فرستاده بود

اما بعد . چون نامه من به تو رسد ، معاویه را وادار که کارش را با ما یکسره کند و بخواه که به طور جزم تصمیم بگیرد . آنگاه مخیرش کن میان جنگی که مردم را از خانه هایشان براند یا صلحی که به خواری بپذیرد . اگر جنگ را اختیار کرد ، همانند خودش عمل کن و اعلان جنگ نمای و اگر صلح را اختیار کرد ، از او بیعت بستان . والسلام

نامه شماره نه

از نامه آن حضرت (ع) به معاویه

قوم ما [قریش] آهنگ کشتن پیامبر ما کردند و خواستند که ریشه ما برکنند . پس درباره ما بارها نشستند و رأی زدند و بسا کارها کردند . از زندگی شیرین معمان نمودند و با وحشت دست به گریبانمان ساختند . ما را وادار کردند که بر

کوهی صعب زیستن گیریم ، سپس ، برای ما آتش جنگ افروختند . ولی خداوند خواسته بود که ما از آیین بر حق او نگهداری کنیم و نگذاریم که کس به حریم حرمتش دست یازد . در میان ما ، آنان که ایمان آورده بودند ، خواستاران پاداش آن جهانی بودند و آنان که ایمان نیاورده بودند از خاندان و تبار خود حمایت می‌کردند . از قریشیان هر که ایمان می‌آورد از آن آزار که ما گرفتارش بودیم در امان بود . زیرا یا هم سوگندی بود که از او دفاع می‌کرد و یا عشیره‌اش به یاریش برمی‌خاست . به هر حال ، از گذشته شدن در امان بود

چون کارزار سخت می‌شد و مردم پای واپس می‌نهادند ، رسول الله (صلی الله علیه و آله) اهل بیت خود را پیش می‌داشت و آنها را سپر اصحاب خود از ضربت‌های سخت شمشیر و نیزه می‌نمود . چنانکه عبیده بن الحارث در روز بدر به شهادت رسید و حمزه در روز احد ، و جعفر در جنگ موته . یکی دیگر بود که اگر خواهم نامش را بیاورم . او نیز چون آنان خواستار شهادت می‌بود ، ولی مرگ آنها زودتر فرا رسید و مرگ او به تأخیر افتاد . و شگفتا از این روزگار که مرا قرین کسی ساخته که هرگز چون من برای اسلام قدمی برداشته و او را در دین سابقه ای چون سابقه من نبوده است . سابقه ای که کس را بدان دسترس نیست ، مگر کسی ادعایی کند که من او را نمی‌شناسم و نپندارم که خدا هم او را بشناسد . در هر حال ، خدا را می‌ستایم

و اما از من خواسته بودی که قاتلان عثمان را نزد تو فرستم ، من در این کار اندیشیدم . دیدم برای من میسر نیست که آنها را به تو یا به دیگری سپارم . به جان خودم سوگند ، که اگر از این گمراهی بازنیایی و از تفرقه و جدایی باز ناپستی ، بزودی آنها را خواهی شناخت که تو را می‌جویند و تو را به رنج نمی‌افکنند که در بیابان و دریا و کوه و دشت به سراغشان روی . البته تو در پی یافتن چیزی هستی که یافتنش برای تو خوشایند نیست و اینان کسانی هستند که دیدارشان تو را شادمان نخواهد کرد . سلام بر آنکه شایسته سلام باشد

نامه شماره ده

از نامه آن حضرت (ع) به معاویه

چه می‌کنی اگر این حجابهای دنیوی ، که خود را در آنها پوشیده ای ، به کناری روند ؟ دنیایی که آرایه‌هایش به زیبایی جلوه‌گرند و خوشیها و لذتهایش فریبنده است . دنیا تو را به خود فراخواند و تو پاسخش دادی ، و تو را در پی خود کشید و از پی او رفتی و فرمانت داد و اطاعتش کردی . چه بسا ، بناگاه ، کسی تو را

از رفتن باز دارد ، به گونه ای که هیچ سپری تو را از آسیب او نره اند . پس عنان بکش و از تاختن

باز ایست ، و برای روز حساب توشه‌ای برگیر ، و برای رویارویی با حادثه ای که در راه است ، دامن بر کمر زن ، و به سخن گمراهان گوش فرامده . و اگر نکنی تو را از چیزی که از آن غافل مانده ای ، می آگاهانم . تو مردی هستی غرقه در ناز و نعمت . شیطانت به بند کشیده و آرزوی خویش در تو یافته است و اینک در سراسر وجود تو چون روح و خون در جریان است

ای معاویه ، از چه زمان شما زمامداران رعیت و والیان امر امت بوده اید و حال آنکه ، نه در دین سابقه ای دیرین دارید و نه در شرف مقامی رفیع . پناه می بریم به خدا از شقاوتی دامنگیر . و تو را بر حذر می‌دارم از اینکه ، همچنان ، مفتون آرزوهای خویش باشی و نهانت چون آشکارت نباشد

مرا به جنگ فراخواندی . مردم را به یکسو نه ، خود به تن خویش به پیکار من آی . دو سپاه را از آن معاف دار تا همگان بدانند که کدامیک از ما قلبش را زنگ گناه تیره کرده است و پرده غفلت بر دیدگانش افتاده

من ابو الحسنم . کشنده نیای تو و دایی تو و برادر تو در روز بدر سرشان شکافتم . اکنون همان شمشیر با من است و با همان دل با دشمن روبرو می شوم . نه دین دیگری برگزیده ام و نه پیامبری نو . بر همان راه و روشی هستم که شما به اختیار ترکش کردید و به اکراه در آن داخل شدید

پنداشته ای که برای خونخواهی عثمان آمده ای ، می دانی که خون عثمان در کجا ریخته شده ، پس آن را از همانجا بطلب ، اگر به خونخواهی او آمده ای . گویی چنان است که می بینمت که چون جنگ بر تو دندان فرو برد ، می نالی انسان ، که شتران گرانبار از سنگینی بار خود می نالند . و می بینم که سپاهیانت درگیر و دار ضربت‌های پیاپی و حوادث دردناک و سرنگون شدن‌ها می نالند و مرا به کتاب خدا می‌خوانند ، حال آنکه ، مشتی کافرند و منکر یا بیعت کرده و بیعت شکسته